

به بهانه‌ی انتشار مجموعه‌ی شعر «نامه‌ات همین الان رسید»

نامه‌ای که سخت خوانده می‌شود

زهرة حیدری شاهی

نام کتاب: نامه‌ات همین الان رسید
نویسنده: مریم اسلامی
تصویرگر: مریم مولیایی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۷
شمارگان: ۸ هزار نسخه
شمار صفحات: ۳۶ صفحه
قیمت: ۲۱۵۰ تومان



از نظر یکسانی مخاطب با یکدیگر و با مخاطب مندرج در شناسنامه‌ی کتاب جای بحث دارد و این مسئله‌ای است که اخیراً دامن‌گیر حوزه‌ی نشر کتاب برای کودکان و نوجوانان شده است. از آن‌جا که کانون پرورش فکری خود پایه‌گذار دسته‌بندی کتاب به تناسب گروه‌های سنی مخاطب در ایران است، در نتیجه در زمینه‌ی توجه به این امر، انتظار بیشتری از این ناشر می‌رود.

از ظاهر کتاب که بگذریم و دشواری خواندن را پشت سر بگذاریم، با حرف‌هایی به مراتب ساده‌تر مواجه می‌شویم. هر چند خواندن شعرها به دلیل نامناسب بودن فونت دشوار است و زحمت زیادی را می‌طلبد، شعرها ساده‌اند و بدون پیچیدگی خاصی، حرف‌ها آن‌قدر ساده گفته می‌شود که گاهی به حرف زدن عادی بسیار نزدیک است؛ به همان صورت محاوره‌ای که در زندگی روزمره به کار می‌بریم. درست است که شعر باید با مخاطبش حرف بزند، اما باید چیزهایی را بگوید که برای مخاطب تازگی داشته باشد تا شعر برای او لذت‌بخش باشد. معمولاً کلام عادی، مؤلفه‌های

«نامه‌ات همین الان رسید» مجموعه‌ای از سیزده شعر است. موضوع چهار شعر از این مجموعه، «کارنامه‌ی دل»، «مسافر تو»، «طعم سیب زیارت»، «گل دعا»، «زیارت است»، «مترسک»، «مثل شقایق‌ها»، «مشق شب»، «شاخه‌ها»، «شعر تازه»، «گل محمدی»، «رخت‌ها در روی بلند» و «پل»، شعرهای دیگر مجموعه‌اند. موضوع شعر «مثل شقایق‌ها»، مجروحی شیمیایی است و موضوعی است که هنوز تازه است و در آثار شاعران کم‌تر به آن پرداخته می‌شود.

در نگاه اول به کتاب، فونت و گرافیک منحصر به فرد آن و سخاوتی که ناشر در انتخاب کاغذ سنگین وزن، جلد سخت و تعداد صفحات آستر بدرقه به خرج داده است جلب توجه می‌کند که در نهایت قیمت دو هزار و صد و پنجاه تومانی را می‌طلبد. به نظر نمی‌رسد وضعیت ظاهری کتاب، قطع خشتی بزرگ و شکل نمایش شعر چندان با سلیقه‌ی مخاطب گروه سنی مندرج در شناسنامه‌ی کتاب (گروه سنی د) هم‌خوانی داشته باشد. هر چند تناسب شعرهای مجموعه

خاص خودش را دارد و با کلام شاعرانه تفاوت‌هایی دارد. قرار بر این است که در شعر مستقیم گویی نشود و حرف‌ها با استفاده از تصویر و تخیل و با استفاده از عناصر خاص شعر به‌طور غیرمستقیم گفته شوند. به‌طور کلی، آنچه شعر را به هنر پیوند می‌زند، همان تفاوتی است که شعر با کلام عادی دارد و به لطف این تفاوت، مخاطب به زیبایی و لذت کشف و درک از شعر می‌رسد.

شاید این شعر را بتوان نوعی کلام عادی غیرشکسته دانست. شعرهایی از این قبیل:

«با دو تا چوب و کلاه و کت

یک پسر، یک روز او را ساخت

بعد برد و توی انباری

در میان چوب‌ها انداخت

مردی آمد چند روز بعد

دید او را، خم شد و برداشت

مزرعه‌داری که او را برد

در زمین ذرت خود کاشت

او که تا حالا گمان می‌کرد

توی انباری عروسک بود

بعد از آن یک چیز را فهمید

اسم او حالا مترسک بود»

شعر شاید همان جایی اتفاق افتاده است که عروسک می‌فهمد دیگر عروسک نیست و مترسک شده است.. هر چند در این تبدیل حس عروسک بودن به مترسک بودن پیام قابل درکی فهمیده نمی‌شود و اتفاق شاعرانه‌ای هم نمی‌افتد! چرا که وقتی هیچ ارتباطی بین پسر و عروسک برقرار نشده است و فقط پسر عروسک را (با دو تا چوب!) ساخته است و بعد آن را در میان چوب‌ها به حال خود رها کرده است، این حس عروسک بودن چگونه به او دست داده است و حالا آن عروسک از کجا فهمیده که مترسک شده است و اصلاً چرا فکر نکرده که درخت شده است خصوصاً این که مزرعه‌دار او را در زمین ذرت خود کاشته است و انتظار خاصی از او ندارد.

نقش «یک پسر»، «مزرعه‌دار» و... نقش‌هایی اضافه‌اند و روایت، روایت محاوره‌ای است با تمام شرح‌ها و ملزوماتش. فعل، فاعل، قیود زمان و مکان واقعی، حالات و احساسات واقعی. یک اتفاق ساده و واقعی رخ داده است: (یک پسر، یک روز با دو تا چوب و کلاه و کتی او را ساخت. بعد برد و توی انباری در میان چوب‌ها انداخت. چند روز بعد مردی آمد، او را دید، خم شد! و او را برداشت. مرد، مزرعه‌داری بود که او را برد و در زمین ذرت خود کاشت. او که تا حالا گمان می‌کرد عروسکی در انباری است فهمید که حالا مترسک شده است!). این اثر که به رسم روایت و با بهره از ابزار محاوره‌ای نگاشته شده است، در فضاهایی بین نظم و نثر سرگردان است. شاعر در این به اصطلاح شعر، به جای پرداختن به حالات روحی و احساسی به توصیفات بیرونی پرداخته است.

آفرینش شعر حاصل کشف رابطه‌هایی میان دنیای بیرونی و درون شاعر است که از طریق حواس بیرونی و درونی شاعر و با کمک ذهنیت خلاق او نمود می‌یابد. در بخش‌هایی از شعرهای این مجموعه آن‌جا که تشبیه می‌توانست خیال‌انگیزی خاصی به شعر ببخشد و مخاطب از کشف رابطه‌ای پنهانی بین دو چیز لذت ببرد، نگارنده با وارد کردن ادات تشبیه و توضیح کامل وجه شبه، مستقیم‌گویی کرده و از شعرگونگی اثر به مقدار قابل توجهی کاسته است و جنبه‌هایی از زبان شعرها از جمله انتخاب نادرست واژگان و استفاده از ترکیبات معمول در زبان محاوره، بر ادبیات و نگاه هنرمندانه در شعرها غلبه یافته است و آن‌ها را به گفتار معمولی و محاوره نزدیک کرده است:

... شاخه‌ها شبیه آمدند... شعر «شاخه‌ها»

«باد وقتی می‌وزد

رخت‌ها در روی بند

خوب اگر دقتی کنی

مثل آدم زنده‌اند...

رخت‌ها در روی بند

مثل آدم زنده‌ها

حرف با هم می‌زنند.

(شعر «رخت‌ها در روی بند»)

پدیدآورنده، در جایی «شاخه‌ها» را شبیه آدم فرض کرده و در جایی دیگر «رخت‌های روی بند» را! در شعر «شاخه‌ها» شاخه‌ها شبیه آدم‌اند و در شهر ساکت درخت زندگی می‌کنند؛ بزرگ می‌شوند، ازدواج می‌کنند و به هم حلقه و گل می‌دهند و بعد بچه‌دار می‌شوند و بچه‌های‌شان همان میوه‌های خوشگل و تپل هستند. شاخه‌ها دست در دست هم دارند و در سکوت خدای بیشه را دعا می‌کنند و با سکوت حرف می‌زنند.

بین تخیل صرف و خیال شاعرانه تفاوت‌هایی وجود دارد. در تخیل محدودیتی وجود ندارد و هر چیزی را می‌شود چیز





دیگری فرض کرد. اما خیال شاعرانه بر پایه‌ی منطق حسی بنا شده است و این منطق براساس شباهت‌ها شکل می‌گیرد و در نهایت هم باید از این تخیل یا خیال شاعرانه کشفی حاصل شود. زندگی شاخه‌ها در کنار هم و در مجموعه‌ای به نام درخت و شباهت زندگی آن‌ها به زندگی انسان‌ها تخیل خوبی است. شعر فقط ذکر شباهت‌هایی است که در تخیل شاعر شکل گرفته‌اند و دلایل این شباهت‌ها بین «شاخه‌ها» و «آدم» آن قدر منطقی نیست که ذهن مخاطب را برای اثبات این شباهت‌ها درگیر نکند. تازه قرار است که بعد از خیال شاعرانه کشفی هم در ذهن مخاطب اتفاق بیفتد.

ترکیبات «آدم زنده» یا «آدم زنده‌ها» به عنوان مشبیه؛ برای رخت‌های روی بند آمده‌اند. «وجه شبه» چیزهای متفاوتی است که به آدم زنده‌ها یا بهتر بگوییم انسان زنده مربوط می‌شود. کوتاهی و چاقی، بلندی، پیری، جوانی، سیاهی، سفیدی، رنگارنگی و حرف زدن در باد! وجه شبه در هر دو شعر بین «آدم» و «شاخه»، «آدم زنده‌ها» و «رخت‌ها»- آن هم در شرایط خاص (باد وقتی می‌وزد)، چند چیز است و شعرها از آغاز تا پایان فقط به ذکر جزئیات این شباهت‌ها بین رخت‌ها و آدم‌ها پرداخته و جای کشف و مجال تفکری را در این تخیل افسارگسیخته، برای مخاطب نگذاشته است.

در شعر «طعم سیب زیارت» هم اتفاق مشابه رخ داده است:

مثل یک بستنی بود
توی یک ظهر مرداد
عطر یک دسته گل داشت
مزهی سیب می‌داد
طعم شیرین گیلاس
مزهی شربت قند
طعم یک خواب شیرین
زیر کرسی اسفند
مزهی آب وقتی
خسته و تشنه باشی
مثل یک ماهی سرخ
در دل حوض کاشی
طعم آزادی فنج
از قفس از اسارت
واقعا گفتمنی نیست
طعم سیب زیارت

زیارت مزهی سیب دارد، مزهی بستنی دارد، طعم گیلاس شیرین و شربت قند و مزهی آب در شرایطی که مثل یک ماهی سرخ در دل حوض کاشی خسته و تشنه

باشی. و با وجود این که «زیارت» در این شعر «وجه شبه» (های) زیادی دارد، شاعر از بین آن همه، فقط کلمه‌ی مرکب و اضافه‌ی تشبیهی «سیب زیارت» را آفریده و حالا طعم سیب زیارت را به چیزهای زیادی تشبیه کرده است. اضافه‌ی تشبیهی «سیب زیارت» در جایگاه «مشبه» نشسته است و شاعر را برای توضیح این «مشبه» پیچیده، مجبور به دخالت دادن «مشبه‌به»‌های زیادی می‌کند و در نتیجه به جای این که تشبیه باعث خیال‌انگیز شدن شعر شود، تصویر گنگ و مبهم می‌آفریند. جالب این است که «طعم» سیب زیارت حتی به «عطر» یک دسته‌گل تشبیه شده است. طعم سیب زیارت به خواب شیرین هم تشبیه شده است. در این جا می‌بینیم که در این تشبیهات بین مشبه و مشبه‌به همانندی وجود ندارد و پدیدآورنده برای یک «مشبه»، «مشبه‌به»‌های متفاوتی قایل شده است که از جنس‌های مختلف هستند و هیچ هماهنگی و شباهتی با هم ندارند. در جایی در همین شعر از «مشبه‌به»‌های واقعی فراتر رفته و طعم زیارت را به طعم آزادی، آن هم طعم آزادی فنج (!) از قفس و اسارت تشبیه کرده است و در جای دیگر در همین شعر، طعم «سیب زیارت» مثل یک ماهی سرخ است در دل حوض کاشی! قرار بر این است که برای ساختن یک تشبیه باید دو چیزی را انتخاب کنیم که در اصلی‌ترین صفت‌شان با هم مشترک باشند و این در شعر کودک بیش‌ترین دقت و وسواس را می‌طلبد.

کوشش شاعر در القاء احساس دل‌چسبی که در حین زیارت به او دست داده ناموفق مانده است چنان که در آخر می‌گوید، طعم سیب زیارت (واقعاً) گفتنی نیست! و مصداق «حالا مشکل شد دو تا» اتفاق افتاده است. «سیب زیارت» خود چیست و چگونه است که طعمش گفتنی نیست؟ آن هم با این همه تشبیه پشت سر هم! هم‌چنین با توجه به این که پدیدآورنده برای یک مشبه، مشبه‌به‌های زیادی را در یک تراز قرار داده، پس اجازه داریم بر این اساس اضافه‌های تشبیهی دیگری هم بسازیم. مثل: «بستنی زیارت!» یا «شربت قند زیارت!» و...

تشبیه در شعر صنعتی است که برای زیباتر کردن کلام شاعرانه به کار گرفته می‌شود. بعضی شاعران، ادات تشبیه و حتی گاهی وجه شبه را حذف می‌کنند تا خیال اندکی پیچیده شود و لذت کشف دست دهد و لاجرم زیباتر بنماید. شبیه دانستن همه چیز به هم، خیال پیچیده‌ای که در پس آن لذت کشف دست دهد را نمی‌آفریند. پرگویی و پرداختن به جزئیات شباهت‌ها و تأکید بر آن‌ها هم دقیقاً چیزی است که در محاوره و در کلام عادی اتفاق می‌افتد. بهتر است بگوییم شاعر به جای استفاده از عنصر «تشبیه» در شعر، بیش‌تر به ذکر «شباهت‌ها» پرداخته است.

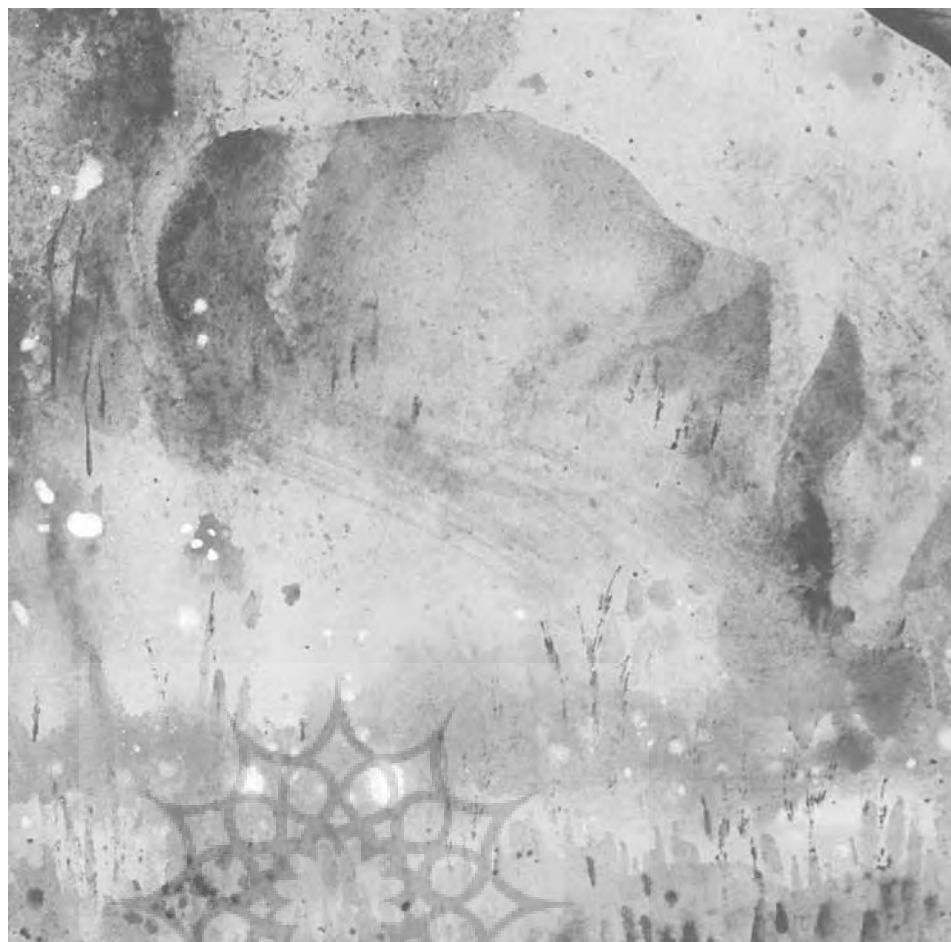
علاوه بر عادی بودن کلام، احساسات سطحی بدون عمق نیز از شعر گونگی اثر می‌کاهد. به جای این که احساسات

کلمات مناسب را بیافرینند، کلمات سعی دارند با توصیفات بیرونی به بیان احساسات بپردازند. شعر «کارنامه‌ی دل» گویای آن کمبود و این نمود است:
 «شد نمره‌های من بیست
 در کارنامه امسال
 بابا چه قدر راضی است
 مادر چه قدر خوشحال
 مادر بزرگ آمد
 بوسید روی من را
 با خنده گفت برجاست
 قولی که داده بابا
 بالا پریدم از شوق
 از شادی زیارت
 دیدار شهر مشهد
 آن صحن و آن عمارت
 آن آسمان آبی
 آن شهر پر کبوتر
 آن گنبد طلایی
 آن خانه‌ی معطر
 قولی که داده بابا
 بسیار خوب و عالی‌ست
 در کارنامه‌ی دل
 من می‌دهم به او بیست»

شاعر به جای این که به بیان شادی درونی و حالات روحی و احساسی کودک بپردازد و آن را به شعر بیاورد به گونه‌ای تصنعی به توضیح کلمه‌ی شادی و حالات فیزیکی و ظواهر بیرونی در قالب کلمات کلیشه‌ای و بی‌محتوا پرداخته است که از بیان احساس، عاطفه و پیام و اندیشه‌ی شاعر ناتوانند.

«... بابا چه قدر راضی
 مادر چه قدر خوشحال»
 ...
 «بالا پریدم از شوق
 از شادی زیارت
 دیدار شهر مشهد
 آن صحن و آن عمارت»
 ...
 «قولی که داده بابا
 بسیار خوب و عالی‌ست»

یکی دیگر از شواهد «محاوره‌ای گویی» در این مجموعه استفاده از ترکیب‌هایی است که بسیار به زبان گفتار نزدیک‌اند و پرگویی و تکرار و استفاده از عبارت متداول در زبان محاوره آن هم در بعضی موارد بدون توجه به وزن موسیقی، اثر را از شعر دور کرده است.
 «... سلام ای درخت مهربان



نامه‌ات همین الآن رسید...»

(شعر «نامه‌ات همین الآن رسید»)

«... قولی که داده بابا

بسیار خوب و عالی‌ست...»

(شعر «کارنامه‌ی دل»)

«... توی دست شب مداد بود

مشق‌های شب زیاد بود

تند و تند می‌نوشت

نقطه می‌گذاشت

نقطه‌های روشن قشنگ

هی زیاد شد...»

(شعر «مشق شب»)

«... تا به حال فکر کرده‌ای

شاخه‌ها شبیه آدم‌ند...»

(شعر «شاخه‌ها»)

«شاخه‌ها بزرگ می‌شوند

بعد ازدواج، حلقه، گل

بعد بچه‌دار می‌شوند

میوه‌های خوشگل و تپل...»

(همان)

«... واقعاً گفتم نیست

طعم سیب زیارت...»

(شعر «طعم سیب زیارت»)

«... بالا پریدم از شوق

از شادی زیارت...»

(شعر «کارنامه‌ی دل»)

«... باد وقتی می‌زد

رخت‌ها در روی بند

خوب اگر دقتی کنی

مثل آدم زنده‌اند...»

یا

«... باد وقتی می‌زود

رخت‌ها در روی بند

مثل آدم زنده‌ها

حرف با هم می‌زنند»

(شعر «رخت‌ها در روی بند»)

«... شیمیایی من نمی‌دانم که چیست

هر چه که باشد فقط خیلی بد است...»

(شعر «مثل شقایق‌ها»)

«در خیابان، توی خانه، در حرم

سرفه می‌آید سراغش هر کجا...»

(همان)

گاهی بین ساده‌نویسی و محاوره‌ای نویسی با سادگی زبان در شعر کودک و نوجوان سوءتفاهم پیش می‌آید. در این ترکیب‌ها می‌بینیم که زبان، زبان شعر نیست، ترکیب‌ها روایی هستند و در خدمت توضیح هر چه بیش‌تر صحنه‌ها و فضاها. «حس» تنها چیزی است که خلاصه و مختصر لابه‌لای کلمات می‌پیچد و خودی نشان می‌دهد و سایر عناصر شعری کم‌تر به کار گرفته شده‌اند. در نتیجه بعضی کلمات و حروف که در زبان محاوره عادی‌اند و در شعر پوشال به حساب می‌آیند، در این شعرها یافت می‌شوند.

«مثل یک بستنی بود

توی یک ظهر مرداد

هر چه که باشد(?)

فقط خیلی بد است»

طبیعی است که اشکالات دستوری و ضعف ساختار در اثر که نثر است و سعی می‌کند ظاهر نظم داشته باشد، پنهان نمی‌ماند و خودش را نشان می‌دهد. منظور از «هر چه که باشد»، «هر چه که هست» است.

در شعرهای «پل» و «مسافر تو» تصویرهای شاعرانه و تشبیهات بیشتر به کار رفته و از زبان شاعرانه برخوردار است و نگاه متفاوت است. هم‌چنین در شعر مشق شب، شاعر نگاه تازه و تخیل شاعرانه‌ای را در مورد شب دارد.

شعرهایی مثل:

«نگاه کن

نسیم آمده کنار پنجره

کنار گل نشسته است»

...

«پرنده بال را سپرده به

نوازش نگاه آفتاب

میان چشم‌هایش

قد کشیده خواب»

...

(شعر «پل»)

«مثل پروانه در طواف بهار
خوش به حال کسی که زائر توست
خوش به حال کسی که وقت غروب
یا کریم دلش مسافر توست

خوش به حال پرنده‌ای که پرش
روی گل‌دستی تو وا بشود
خوش به حال غریبه‌ای که دلش
با نگاه تو آشنا بشود

خوش به حال کسی که عشق تو را
بر دل و دیده تا ابد بکشد
زیر آن آسمان روشن و گرم
گل کند، زیر نور قد بکشد

...

(شعر «مسافر تو»)

در یک کتاب، محتوا و تصویر، مجموعه‌ای واحد را می‌سازند و چون ابتدا شعرها باید گفته شوند و بعد قرار بر این می‌شود که تصویرگر هنرش را ارائه دهد، توجه به متن و برقراری ارتباط مناسب با شعرها و احترام به جایگاه شعر در کتاب وظیفه‌ی یک تصویرگر یا گرافیست خوب است. ترکیب نقاشی و گرافیک برای تصویرگری این کتاب فضای تازه‌ای را ایجاد کرده است. گرافیک در شعر «مشق شب» که در زمینه‌ی فیروزه‌ای تیره نوشته شده است. نقطه‌های کلمات متن سفیدند و تداعی‌گر ستاره‌ها در آسمان شب‌اند که آن‌طور که در شعر آمده است، «شب»، در حال مشق نوشتن در آسمان است، فضای زیبایی را ایجاد کرده است. هم‌چنین تصویر آویزان عبارت‌ها از بند رخت در شعر «رخت‌ها در روی بند» نیز زیباست. اما به نظر می‌رسد نوعی تداخل در تصویرگری و گرافیک ایجاد شده است. شاید اگر گرافیک در بقیه‌ی صفحات هم به همین منوال ارتباط با متن را حفظ می‌کرد نیازی به تصویرگری نبود. اما در بعضی جاها گرافیک صفحه ارتباط معنی‌داری با متن ایجاد نکرده است و گویی برای پر کردن پس‌زمینه جهت برجسته کردن کلمات و زیباسازی صفحات آمده است. گاهی گرافیک تضادی را با تصویرهای لطیف و رنگ‌های آرام تصویر ایجاد کرده است. شاید تغییر در شکل ظاهری شعرها و فونت نامتعارف نیز از تکنیک‌های گرافیکی این اثر باشد. اما با این نوآوری، خواندن شعرها دشوار شده است. به‌طور مثال در شعر «گل دعا» در هر سطر دو بیت نوشته شده است و در هم نوشتن شعر «گل محمدی»، به نظر می‌رسد گرافیست محترم توجه چندانی به متن نداشته و حروف را نیز جزئی از گرافیک می‌داند بدون این‌که آسان خوانده شدن شعرها را در نظر بگیرد و ارتباط تکنیک با موضوع و محتوای شعرها را حفظ کند.

